

واما ما ینفع الناس فیما کث فی الارض .

آقا سید محمد تقی گفت : عیب کار این است که جناب آقا پول ندارد که خرج طلاب کند و تا طلاب را پول ندهند جمع نخواهند شد حتی آن که چند شب قبل پول برای چای و غلیان مجلس طلاب نداشتند .

آقا سید احمد گفت : غصه پول را نخورید عمأ قریب جناب آقا صاحب پول خواهد شد آن که باید برساند خواهد رسانید .

مجدد الاسلام مدیر روزنامه ادب گفت : طلابی که اطراف، جناب آقا می باشند چون قصدشان ترویج اسلام است و نجات دادن ایران محتاج به پول و مخارج گزاف نمی باشد به اندازه مخارج جزئی هم ملت حاضر است و می رساند .

آقا سید محمد تقی گفت : چند نفر از هواخواهان اسلامیت حاضر شده اند که پول بدهند تا ده هزار تومان هم متقبل شده و آوردند، لکن جناب آقا قبول نکرد و می فرمایند من جز رفاهیت و آسودگی مردم مقصودی ندارم، گرفتن پول منافی است با این غرض مشروع و مقدس. ناظم الشریعه گفت : من شنیده ام هواخواهان امین السلطان محرك آقا شده اند .

آقا سید محمد تقی گفت : نه احدی محرك آقا نیست اطراف جناب آقا احدی از هواخواهان امین السلطان نیست، محرك آقا ظلم و ستمی است که از بعض رجال دولت و درباریان دیده می شود. حالا ضمناً حضرت آقا در ضمن این مقصود مقدس انتقام خود را از عین الدوله بگیرد و یا دوستان خود را بجای دشمنان خود منصوب کند، چه ضرر دارد. چه عیب دارد که ایشان خدمتی به ملت و وطن و اسلام بفرمایند و فوایدی هم بالتبع ببرند. البته اگر این مقصود را نایل آیند، هم رئیس خواهند شد و هم از دوستان خود دستگیری و هم از دشمنان خویش انتقام خواهند کشید .

مجدد الاسلام گفت : امروز در روی زمین و کره مسکون بدبخت تر و جاهل تر از ما احدی نیست. سایرین تا يك درجه حقوق بشریت را دارا می باشند و روز بروز میلشان به ترقی وطن است، ولی ایرانیان مظلوم هر روز سخت تر از روز قبل برایشان پیش می آید. هر گاه بگوئیم خداوند این گونه خواسته است که ما ذلیل و منکوب باشیم و توسری خود، هر آینه این نسبت را به خداوند دادن قبیح است. اگر بگوئیم جادو و طلسم افتاده ایم، این هم اعتقادی است باطل. پس باید بگوئیم سبب این خرابی همانا کفر کردارهای ناشایست خودمان و نتایج مشئومه تبلی و غفلت و بی اطلاعی و جهالت است. بعد از مدتی که جناب آقا سید عبدالله اقدامی فرموده، می فرمایند ما مسیونوز را نمی خواهیم بر ما و شما واجب و لازم است که مردم را بیدار و هوشیار کنیم، یقین بدانید که دو روز دیگر صداها خاموش و حرارتها به برودت مبدل خواهد گردید. سال گذشته چه اندازه زحمت کشیدیم برای آقای نجفی و چه استقبالی برایش فراهم آوردند، آخرش دیدید که به يك حلقه انگشتی الماس که در روز قتل حضرت امام حسن علیه السلام

از اعلیحضرت شاه بنوان خلعت گرفت چگونه رفت که با آقایان و علماء هم خداحافظی نکفت. حالاهم يك كالسكه و يا يك درشكه و يك دیدن صدراعظم این هیاهورا ساکت خواهد نمود. نگارنده گفت: آقایان اولاً، بدانید که خداوند عالم باما است، نه عین الدوله آدمی است که پول خرج کند و نه مظفرالدین شاه کسی است که سادات را ذلیل بخواهد. ثانیاً، جناب آقا سید عبدالله در کار خود محکم است، آقایانی که با ایشان می باشند همگی از ایشان قول گرفته اند و محکم ایستاده اند به صد هزار تومان هم خاموش نخواهند شد. ثالثاً، فتوت و مردانگی آقای بهبهانی را همه می دانید مراداتی را که بعضی با ایشان دارند جزو اسرار است، و در این مجلس نمی توانم عرض کنم، همین قدر برای اطمینان شما عرض می کنم این اقدام جناب آقا عمأقرب نتیجه اش ظاهر خواهد شد. باز عرض کنم هرگاه آقای بهبهانی از قولش برگشت فوراً ایشان را معدوم و دیگری را بجایش منصوب خواهیم نمود.

آقا سید احمدگفت: اگرین دوحجة الاسلام آقای بهبهانی و آقای طباطبائی عقد اتحاد و اتفاقی بسته می شد و این دونفر رئیس بزرگ دست به دست یکدیگر می دادند هر آینه کاری از پیش می رفت.

ذوالریاستین گفت: از این جهت مطمئن باشید جمعی در این خیال می باشند و عمأقرب نتیجه اش ظاهر خواهد شد.

نگارنده گفت: چند روز قبل ازین جناب معتمد الاسلام رشتی از طرف آقای بهبهانی آمد خدمت آقای طباطبائی که قول همراهی را از ایشان بشنود؛ جنابش در اول او را مأیوس فرمود ولی در آخر فرمود: اگر جناب آقا سید عبدالله مقصود را تبدیل کند و غرض شخصی در کار نباشد، من همراه خواهم بود. از آنجا رفت منزل حاج شیخ فضل الله، از آنجا بکلی مأیوس گردید بلکه شیخ، معتمد الاسلام را ترسانید که تو را چه با این رسالت، بر فرض عین الدوله متعرض سید نشود ولی تو را تمام و معدوم خواهد نمود. از آنجا رفت منزل حاج میرزا ابوطالب زنجانی او هم در اول امر معتمد الاسلام را ترسانید ولی در آخر قول داد که بی طرف باشد، نه همراهی کند و نه مخالفت نماید. پس از آن حاج شیخ عبدالنبی را ملاقات نمود، مشارالیه گفت من باید خودم با جناب آقا سید عبدالله ملاقات نمایم، معتمد الاسلام گفت: مکان و زمان ملاقات را معین نمائید. جواب داد من که به خانه آقا سید عبدالله نخواهم آمد ایشان هم اگر بخواهند منزل من بیایند خبر به عین الدوله می رسد و از من خواهد رنجید. بالاخره قرار بر این شد که در خارج طهران، در این بابویه از یکدیگر ملاقات نمایند. پس از اطلاع جناب آقا سید عبدالله فرموده بود همان آقای طباطبائی بامن باشد مرا کافی است، شیخ عبدالنبی که قابل و داخل آدمی نیست، حاج میرزا ابوطالب هم اگر مخالفت نکنند مرا بس است. اما حاج شیخ فضل الله این ایام، گرم عین الدوله است چند روز دیگر او هم مأیوس خواهد شد. باری مقصود این است که جناب آقا سید عبدالله ارباب حل و عقد را با خود کرده است فقط ما باید ایشان را با آقای طباطبائی

منجد و دوست نمائیم و مرادوات بین آنها را علنی و آشکار داریم .

ناظم الشریعه گفت : آقا شیخ مهدی، سلطان المتکلمین که از واعظین معتبر و از دوستان مخصوص آقای بهبهانی است ایشان را باید ملاقات نمائیم و به احوالی کنیم مقتضیات امروز را، بلکه او را در کار داخل کنیم که در موقع مقتضیات را القاء نماید .

نگارنده گفت : جناب سلطان المتکلمین ملتفت و بیدار و همراه است لکن باید او را با جناب حاج شیخ محمد (۱) سلطان المحققین واعظ اصفهانی که از واعظین معتبر است جزو انجمن کنیم، چه حاج شیخ محمد در نزد عامه مقبولیتی فوق العاده دارد و کلامش را اثری خاص باشد. این گونه اشخاص را باید داخل کنیم تا در موقع اثرات خود را ظاهر سازند و نیز باید در دوستی بین دو حجة الاسلام آقای بهبهانی و آقای طباطبائی نهایت سعی را بجا آوریم که این دو نفر اگر با هم متفق شوند به مقصود زودتر خواهیم رسید .

مجد الاسلام گفت : اگر چه خیال آقای طباطبائی جمهوریت دولت ایران است، لکن با مقصود ما منافاتی ندارد، چه ما اجزاء قانون اسلام و تنظیم اداره دولت را خواهیم و این در ضمن جمهوریت و مشروطیت هر دو حاصل است (جمهوریت از افراد مشروطیت است) مقصود ما رفع ظلم و استبداد است، خواه بعنوان جمهوریت باشد، خواه بعنوان مشروطیت .

\*\*\*

روز سه شنبه ۲۱ محرم الحرام سال هزار و سیصد و بیست و سه هجری  
انجمن مخفی در خانه جناب ذوالریاستین منعقد گردید، بعضی را پورها  
قرائت شد. از آن جمله امروز ولیمهد از شهر تبریز به طرف طهران  
حرکت نموده است. علی الظاهر اعلیحضرت مظفرالدین شاه خیال مسافرت فرنگستان را دارد،  
محمد علی میرزای ولیمهد را احضار فرموده است که در مدت غیاب اعلیحضرت در مرکز خلافت  
و مقر سلطنت اقامت و به نیابت پادشاه به مهم امور سلطنتی اشتغال ورزد و نیز امروز نظام السلطنه  
برای پیشکاری آذربایجان روانه گردید .

جلسه  
هشتم

از حالات ولیمهد قدری مذاکره شد و چون ما در این تاریخ خود خیلی با این ولیمهد  
طرف خواهیم بود و کرا را اسم او و کارهای او از قلم نگارنده به روی کاغذ خواهد آمد، پس  
مناسب دیدم که بعضی حالات او را در فصلی علیحده در همین مقام در متن تاریخ بنویسم. اگر چه  
حالات سایرین را بعنوان حاشیه در ذیل صحایف می نویسم. اما حالات این ولیمهد را که مسائل  
تاریخیه مبتنی بر آنست ناگزیر و لابد کرد نگارنده را که در همین مقام بنویسم فلذا رشته تاریخ  
را به ذکر این فصل قطع نموده و گوئیم :

(۱) شرح حالات حاج شیخ محمد واعظ عمّا قریب ذکر می شود .

## فصل

## در حالات محمد علی میرزا

ششمین پادشاه سلسله قاجاریه در ایران

که به مفادکل سادس مقبول او مخلوع از سلطنت خلع و در خارجه  
به کیفر اعمال خود گرفتار گردید

محمد علی میرزا در چهاردهم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۹ هجری در تبریز متولد شد .  
به مفادالولد للفرش پدرش مظفرالدین شاه و مادرش ام الخاقان دختر میرزاتقی خان  
امیر نظام اتابیک بود که مظفرالدین شاه او را به بدی اعمال و افعال زشتش مطلقه نمود درسال  
۱۲۹۲ که طفلی سه ساله بود با مادر مطلقه خود به طهران آمد یعنی مادرش او را با خود آورد .  
دو سال در نزد ام الخاقان مادر خود بود بعد شکوه السلطنه دختر شماع السلطنه مرحوم که  
والده مظفرالدین شاه بود حضانت او را متقبل گردیده او را برد به اندرون ناصرالدین شاه  
نگاه داشت .

در سال ۱۳۰۱ که جوانی دوازده ساله بود مظفرالدین شاه او را به تبریز عودت داد  
و در نزد خود او را نگاهداشت . در سال ۱۳۰۶ که هفده ساله بود فوج امیریه را که قراول  
مخصوص ارك حکومتی تبریز بود به او سپرد . چون آن زمان پیشکار و مربی صحیحی نداشت  
خود بشخصه به امورات فوج رسیدگی می کرد و در کارها فعال مایشاء بود و چون در زمان استبداد  
هرفوجی و حکومتی به کسی می دادند برای نان خانه او بود به این جهت هم وعزم محمد علی  
میرزا مصروف دخل و جمع پول بود و از مجالست اخیار و ابرار منصرف و از تحصیل علوم و  
کمالات منحرف ، با اشخاص رذل جلیس ، با ناکسان انیس ، مردمان پست و شیر و او باش  
والواد را طرف وثوق و اعتماد خویش قرار داد ، به کارهای زشت عادی شد ، مثلا از سر بازی دو  
قران و سه قران می گرفت و او را از سر خدمت مرخص خانه می کرد .

در آن زمان مرسوم بود که اشرار و قطاع الطریق برای فرار از مالیات دیوانی و یا برای  
فرار از مجازات و این که هر چه بخواهند به رعیت بیچاره صدمه وارد آورند و به زور ملک  
واموال آنها را بگیرند ، می آمدند سر باز می شدند . بلکه دستی هم به صاحب منصب می دادند که  
آنها را به سر بازی قبول کنند . در سال یک دوسه ماهی هم سر خدمت حاضر می شدند ، بعد تعارفی  
داده بقیه سال را مرخص و به خانه خود می رفتند . اگر بالفرض در میان ایشان مردمانی خوب  
بود که کلاه خود را نگاه داشته و الا مشغول چاپیدن و غارت رعیت بیچاره می بودند . به این جهت  
محمد علی میرزا رشوه و تعارف می گرفت و از سر بازیها حمایت می کرد و چون این فوج از اهالی  
بلوک (الان بر آغوش) بودند حکومت آنجا راهم ضمیمه شغل خویش کرده در این ضمن چند نفر  
از یاورها و سلطان های فوج را که مردمان پست فطرت و جزو قطاع الطریق محسوب می شدند

با اشخاصی که در جزو نوکرهای پست خود، از قبیل تفنگدار و قهوه‌چی و فراش و غیره داشت منظور نظر خود قرارداد وساعی در ترقی دادن ایشان شد. و اشخاص نجیب و خانواده‌ای که مظفرالدین‌شاه برای نوکری و تربیت اومعین کرده بود، آنها را خارج نموده و یا به خود راه نمی‌داد. اشخاص جدید و نوکرهای تازه برای ترقی و پیشرفت کار خودشان در مقام خدمت به او برآمده در (الان بر آغوش) آنچه ممکن بود املاک مردم و رعیت بیچاره را، یا به زور و یا به اسباب چینی، نیم‌دانگ و یک‌دانگ از برای محمدعلی‌میرزا تصرف می‌کردند. مقرب‌ترین نوکرهایش کسی بود که چیزی به او عاید می‌داشت، به این طریق اکثردهات رعیت آنجا را چه به پول و چه به زور از دست صاحبانش گرفت. از خارج هم بنا کردند به مملکت خریدن از برایش و گندم و جو را به هر قسم بود در اول خرمن احتکار و انبار می‌کرد و در آخر سال به قیمت گران می‌فروخت؛ و این سبب شد که بعضی از ملاکین آذربایجان هم تأسی به او کرده از قبیل حاج میرزا احسن مجتهد و حاج میرزا کریم آقا امام جمعه و ساعدالملک و غیره که به مفاد الناس علی دین ملوکهم آنچه توانستند در ظرف دوازده سال بجا آوردند، تا آن که صاحب‌کرورها شدند. چون اهالی آذربایجان اعمال و افعال آنها را دیده بودند، لذا با کمال غیرت و شجاعت ایستادگی کرده حقوق خود و ملت ایران را پس گرفتند. دیگر آن که از اول جوانی محمدعلی‌میرزا همان اشخاص که دور او گرفته بودند او را تحریض و ترغیب به قتل و غارت می‌کردند که خودشان فایده ببرند. به این جهت چندین نفر از قبیل خسروخان اردبیلی و هاشم‌خان قراجه‌داغی و جعفر آقا و غیره و غیره که در سرحدات ایران مشغول خدمت بودند آنها را تلف و معدوم کرد و اگر هم خلاقی از آنها سر می‌زد، به واسطه تعدیات محمدعلی‌میرزا نسبت به آنها بود که تحمل نمی‌کردند و زیر بار ظلم نمی‌رفتند، و الا یاغی دولت نبودند.

از قراری که مشهور است اکثر شیبا با چند نفری از مخصوصان خود سوار می‌شده، می‌رفتند به خارج شهر تبریز برای شکار رعیت بیچاره. چه در ایران مرسوم و معمول است که دهاتی‌ها و رعایای نزدیک هر شهری جنس فروش خود را از قبیل شیر و ماست و تخم مرغ و همیزم و ذغال و یامتاعی دیگر حمل نموده و می‌آورند به شهر، فروخته و وجه آنرا یا ببینه و یا بعد از تبدیل به جنس دیگر، می‌برند و با اهل و عیال خود گذران می‌نمایند. این پادشاه زاده با چند نفر از خواص خود، نصف شب از دارالحکومه حرکت می‌کرده و در بین راه یکی دو تا یا زیادتر از رعیت بیچاره را که از آن شهر مراجعت می‌کردند گرفته، اگر جنسی و پولی همراه داشت آنرا می‌گرفتند و الا الاغ او را گرفته می‌فرستادند به دهات خود، یا جاهای دور دست که در آن جاها بفروش می‌رسید. بعض اوقات که خواص اومی خواستند او را خرسند نمایند تقسیم او را از غنیمت بیشتر می‌دادند. گاه گاهی هم به او می‌گفتند: که فایده این کار از شکار بهتر است، چه شکار اگر بخت مدد کند یا یک آهو یا یک بز کوهیست که قیمت هر یک از یک تومان کمتر است، لکن این شکار در هر شبی بیش از یک تومان سهم حضرت اقدس ولایت عهد است. مجعلا به واسطه

مجالست با این گونه اشخاص ردل و پست فطرت که مؤثر است این شاهزاده بزرگ به قتل و تهیب اموال و رشوه و غیره که از اخلاق مذمومه است عادت داده، بعضی از اشخاص هم در ضمن پیدا شدند و اطراف او را گرفته و گفتند که اگر شما عمل جادو را بکنید و لیعهد می‌شوید، شاه می‌شوید. این مذاکرات اتفاقاً با خیالات او گاهی مصادف می‌افتاد؛ مثلاً دعا نویس چند کلمه برایش می‌نوشت که اگر این نوشته را با خود داشته باشید بر دشمن مظفر و غالب می‌شوید. چند ساعت بعد از آن تلگراف اعدام یک بیچاره به او می‌رسید. و یا آن که اگر این عمل را بجای آوری به مقصود نایل می‌شوی، در شب آن روز در شکار، یک بار ذغال بهره اومی گردید. این بود که اعتقاد غریبی برای اعمال سحر و جادو بهم رسانیده بود.

بعضی اعمال که عادات زنان حالیه ایرانست از او و از عیالش ملکه جهان، صادر می‌گردید. منجمله در نزدیکی رحلت مرحوم مظفرالدین شاه از خراسان شخصی را که خیلی اعتقاد به او داشت چا پاری به تبریز احضار کرد؛ که چرا مرض مظفرالدین شاه این قدرها طول کشیده و کاری بکن که مرا زودتر به طهران برسانی، اتفاقاً چند روز بعد او را به طهران احضار کردند. بعد از رحلت پدر و جلوس به اریکه سلطنت باز این اشخاص خاطر جمعی به اومی دادند که تو بر ملت غالب خواهی شد و مشروطه ایران فنا و نابود می‌شود. در واقعه ۸ تا ۱۶ ذی القعدة ۱۳۲۵ که پادشاه علناً با مجلس طرف شد، در یک عمارت بزرگ جمعی از علماء و ارباب عمائم نشسته فتوای قتل و کلاه مجلس را می‌دادند. در میدان توپخانه و اردک دولتی سر باز و سوار و قزاق و چهار عراده توپ حاضر و مهیا و مستعد حمله به مجلس، لکن این پادشاه به هیچ یک از این اسباب اعتماد نداشت، تمام اعتماد و وثوق و نقطه توجش به یک مکانی بود که چند نفر مسلمان و یهودی در آنجا مشغول جادو بودند. و در بین آنها یک نفر دعا نویس بود که نسبت به سایرین با هوش و از استعداد ملت با اطلاع بود. او خبر خوشی به شاه نمی‌داد و می‌گفت شاه قرآن دارد و صلاح او در صلح است... و نیز در وقتی که به تبریز و قزوین قشون می‌فرستاد، بعضی طلسمها و خاک مرده که معمول این اشخاص موهوم پرست است به سردارهای خود می‌داد که در فلان طرف قشون مشروطه خواه در زمین چال کنید و فلان خاک را در فلان زمین به طرف دشمن نپاشید که شکست بخورند. و در باغ شاه از موم یا از چیز دیگری صورت آدم می‌ساختند و بعضی عزایم به آنها می‌خواندند و به هر کدام از آن صورتهای اسمی می‌گذاشتند و می‌گفتند این ستارخان سردار ملی و این باقرخان سالار ملیست، این فلان و این فلانست. آن وقت با چاقو سر آنها را می‌بریدند و می‌گفتند الان در تبریز آنها را کشتند، چند ساعت بعد از آن خبر کشتن آنها را منتشر می‌کردند. و بر طبق این عمل بعضی تلگرافات و کاغذهای جعلی نیز نشر می‌دادند. این بود که هر روز خبر کشته شدن سرداران ملی در طهران منتشر می‌شد. حتی آن که صورتهای مومی آنها را شقه و به دروازه‌های مصنوعی آویزان می‌نمودند و می‌گفتند الان در تبریز سرداران را شقه و به دروازه‌ها آویخته خواهند نمود.

باری مأخذ این اخبار همان اعمال جادوانه بود که باعث وثوق و اعتماد نزد پادشاه بود. واقماً نوکرهای مخصوص او که طرف وثوق و اطمینان او واقع می‌شدند و فایده از او می‌بردند این‌قسم اشخاص بودند که او را وادار به این کارهای زشت می‌کردند.

در سال ۱۳۱۱ به ریاست قشون آذربایجان با لقب سردار کلی برقرار گردید. در سنه ۱۳۱۳ به ولیعهدی دولت علیه ایران و فرمانفرمایی آذربایجان منتخب و برقرار گردید. نایل شدن به این منصب به واسطه طرفداری امین‌السلطان و حکیم‌الملک از او بود، که در آن زمان بر ضد عین‌الدوله بودند و مشارالیه می‌خواست شعاع السلطنه را که مادرش از شاهزادگان سلسله قاجاریه بوده ولیعهد نماید.

در ایام ولیعهدی در تبریز ادارهٔ راپورتچی و خفیه‌نویس تشکیل داده و سالی مبلغی مخارج آن اداره می‌کرد و همه‌جا راپورتچی می‌گذاشت که مردم بادوست و آشنای خود نمی‌توانستند صحبت از وضع رفتار و ظلم او و کسالتش نمایند، حتی کسی نزد عیال و اولاد خود هم جرئت مذاکرهٔ اعمال ولیعهد را نداشت. با این‌که در ولایت عهد او به مردم سخت‌گذشت باز مردم امید داشتند که آتیهٔ ایران خوب خواهد شد و حسن‌ظن مردم او را به شجاعت و انتظام ملکی و حسن اداره و قبض ید ظاهر می‌ساخت، او هم در جلب قلوب رعیت پایتخت و علماء طهران ساعی بود. در آخرین مناقشهٔ ملت با دولت و مخالفت عین‌الدوله با علماء تلگرافاً توصیه به پدر تاجدار خود در اصلاح ذات‌البین و قبول خواسته‌های ملت استدعا نمود. پس از صدور فرمان مشروطیت که اهالی آذربایجان بسمت ولیعهدی امضای او را خواسته، اندکی تملل دیده تا چار به گونسلخانهٔ انگلیس پناهندند. پادشاه مرحوم هم تأکید در اقبال آن فرموده امضاء نمود.

همین‌که شاه مرحوم را مرض شدید شده به طهران احضار گردید و در امضای قانون اساسی اول هم پس از هیاهوی بسیار بر اثر صحنهٔ پدر امضاء نمود. بعد از رحلت پدر و قیام بر تخت سلطنت، آنچه توانست بر علیه مشروطیت اقدام نمود. از بدو جلوس در برهم‌زدن این اساس از درباریان همه‌گونه اقدام دیده شد، بدبختانه نتیجه به عکس بخشید.

اولین بروز مخالفت، طلب نمودن امین‌السلطان بود که در عرش اول ربیع الاول ۱۳۲۵ به قوت سلطنت، ورود او را به ایران و دخالت وی را در کارهای دولت به مملت قبولانند و عاقبت به مراد نرسیده، در ماه رجب ۱۳۲۵ به تیر دویم فدائی ایران عباس‌آقای تبریزی به قتل رسید. در اواخر ماه جمادی‌الثانیة ۱۳۲۵ شاهزاده سالارالدوله برادر کوچکتر او در لرستان علناً سر به باغیگری گذاشته، جمعی بیگناه را کشت و بسیاری را بی‌خانمان ساخت و خیلی اموال بیچارگان را بگارت برد، عاقبت دستگیر کرده به طهرانش آوردند.

تا وقتی که امین‌السلطان کشته نشده بود، ملت تمام مفاسد را اعم از حرکات پسر رحیم‌خان و قتل و غارت اقبال السلطنه در ماکو و خوی، و ظلم و ستمهای رشیدالملک و وقعهٔ حضرت عبدالعظیم و ناامنی طرق و اغتشاش بلاد و تجاوزات سرحدی ایران و عثمانی و غیره را تمام نسبت به او

می‌دادند. همین که مشارالیه بقتل رسید، باز همان آتش را در کاسه دیدند. دانستند که این همه آواها از شه بود. از این رو عامه راروی خاطر از شاه برگشت؛ خصوصاً در واقعه ۸ تا ۱۶ ذی القعدة ۱۳۲۵ که پادشاه علناً با مجلس طرف شد و چهار نوبت تخلف نمود و خیلی سخنان نشنیده شنید. در ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ متمم قانون اساسی پس از هیاهوی بسیار امضاء شد و در عرش اول شوال ۱۳۲۵ پادشاه شخصاً در پارلمان آمده، در حضور و کلاء تجدید قسم نمود. قولاً با مجلس و مشروطیت همواره اظهار همراهی داشته ولی عملاً قدمی همراهی نکرد. کار بجایی کشید که اطمینان آحاد ملت يك دفعه از او مسلوب شد.

محمد علی میرزا نیز مانند اجداد خود از ایام ولیعهدی مرعوب روسها شد. جمیع عقلاء مخالفت‌های او را با مجلس و مشروطیت به دستور العمل روس می‌پنداشتند. از یکی از محارم او شنیدم که در زمان ولایتعهد او روسها به او قول دادند که در وقت احتیاج به سی هزار قشون و چهارده کرور تومان به او امداد کنند، این بود که چند دفعه در مقام اطمینان به دوستانش می‌گفت: «هر وقت اشاره بکنم سی هزار قشون با پول برایم حاضر خواهد شد»، و بهمین وثوق و اعتماد بود که به سفارتخانه روس پناهنده شد و هر ساعت انتظار قشون می‌کشید و شاید اگر مجاهدین دوسه روز مسامحه و ماطله کرده بودند و ورودشان را به شهر طهران به تأخیر می‌انداختند هر آینه قشون اجنبی وارد طهران شده بود. به هر جهت محمد علی میرزا وثوقی به روسها داشت، چه به او قول همراهی داده بودند.

در ۲۵ محرم ۱۳۲۶ یکی از مجذوبین عوالم آدمیت به قصد هلاک او برخاست و بمب به کالسکه او انداخت، ولی محمد علی میرزا مصون ماند و مرتکب معلوم نگردید. برخی راعقیده اینست که این مسئله هم به اغراض پلنتیکی ساختگی بود که شاید بتواند اعضاء مجلس شورایی را متهم سازند.

در اواخر ماه ربیع الثانی ۱۳۲۶ ملت که آثار مخالفت را از پادشاه دیدند و منویات او را دانستند، در مقام تبعید مفسدین اطراف او بر آمده، در حالتی که قول دادشش نفر را از اطراف تخت سلطنت دور کند، که مسئله منعکس گردیده او خواست از مجلس که هشت نفر از ناطقین بزرگ و و کلاء را تبعید نمایند.

روز پنجشنبه ۴ جمادی الاولی ۱۳۲۶ در مقام مخالفت بر آمده از شهر طهران و ارك دولتی به باغ شاه که خارج دروازه طهران بود نقل و انتقال داده، روز سه شنبه ۹ جمادی الاولی ۱۳۲۶ علاوه الدوله و جلال الدوله و سردار منصور (۱) را که هوا خواه مشروطیت بودند مغلولاً تبعید نمود.

(۱) سردار منصور در این واقعه نسبت به سایرین صدماتی بیشتر بود، چه قرابتی با محمد علی میرزا نداشت و در امر مشروطیت به راستی و جدی اقدام می‌نمود. حالات تاریخی او موجب افتخار اخلاف است و انشاء الله خواهد آمد.



روز دوشنبه ۱۵ جمادی الاولی میرزا سلیمان خان مدیر انجمن برادران دروازه قزوین را گرفتار و محبوس نمود. (۱)

روز سه‌شنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ مجلس را به توپ بسته و سیدین سندن، آقای بهبهانی و آقای طباطبائی را با عده دیگری از علماء و سادات گرفتار نموده در باغ شاه حبس نمود. روز چهارشنبه ۲۴ جمادی الاولی ملک المتکلمین را که از ناطقین بزرگ بود با میرزا جهانگیر خان مدیر روزنامه «سورسرافیل» بقتل رسانید. این پادشاه جاهل تماماً جمادی‌الثانیه ۱۳۲۷ با ملت خود در جنگ و نزاع بود؛ از قتل نفوس و تهیاب اموال چیزی فروگذار نکرد چنانچه در تاریخ بیداری خواهد آمد.

روز جمعه ۲۷ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۷ پس از آن که محمدعلی شاه، از باغ شاه نقل مکان کرده بود به سلطنت آباد و چند روز در آنجا سنگر بندی کرده و با ملت در جنگ و نزاع بود، چشم از ملت و مملکت پوشیده به سفارتخانه روس پناهیده و از سلطنت مستعفی شده. روز پنجشنبه ۲۳ شعبان ۱۳۲۷ با عده‌ای از دوستان و بستگانش به طرف روسیه حرکت کرد. این پادشاه دربدو امر، در تمام کره ارض زاید الوصف نیک نام بود، ولی اعمالش بحدی اورا مفتضح و رسوا نمود که دوستانش هم به بدبختی او تصدیق داشتند. وضع اخلاقی محمد علی میرزا از اعمالش بخوبی آشکار و هویدا است و «تاریخ بیداری» حاوی آنست، لکن بطور اجمال بعض اخلاق اورا ذکر می‌کنیم:

محمدعلی میرزا خست و لثامت و سفاقت و مساوت قلب و بیرحمی را به منتها درجه رسانیده بود. خیلی راحت طلب بود و تن پرور. به هیچ وجه ملاحظه و رعایت زبردست را نداشت. تمام خدام و رعیت را فدای خود می‌خواست. چنان تصور می‌کرد، گویا خداوند این مخلوق را برای راحت و وجود او خلق کرده است. به هر کس احتیاج پیدا می‌کرد با او به کمال ملامت و مهربانی رفتار می‌نمود. بعد از رفع احتیاجش مثل این بود که اورا هیچ نمی‌شناسد. همیشه با اشخاص نانجیب و پست و قطاع‌الطریق که اسباب سدمه و خانه خرابی مردم بودند و ثوق پیدا می‌کرد و تمام مشورت خود را در کارها با آن اشخاص می‌نمود. در دنیا عشق و محبت به احدی نوردید، جز پول به هیچ چیز دیگر علاقه نداشت. دیده شد که از قبیل جواهر و شال و قالیچه‌های قیمتی و اسباب آنتیک می‌بخشید، اما یک قران پول نقد به احدی نمی‌داد. مستبد برآی بود، اگر هم در کاری یا کسی مشاورت می‌نمود عمل برآی خود را مقدم می‌داشت. هر کس با میل و اراده او رفتاری کرد او را محرم اسرار خود قرار می‌داد، اگر چه بر ضررش هم بود. و هر کس صلاح و خیر او را می‌گفت اگر منافعی با اراده اش بود از او متنفر و منزجر می‌شد.

اعتقاد به اشخاص رمال و فالگیر و جادوگر داشت. اظهار تدین می‌کرد اما سید به دینش نبود. خود را مسلمان می‌دانست به مسجد و معبد توپ بست. معتقد به قرآن بود لکن قرآن را

سوزاند. نسبت به سادات اظهار اخلاص می کرد لکن سید را می کشت. چنانچه مرحوم سید جمال الدین اسفهان‌ئی را حکم قتل داد و بی احترامی به آقای بهبهانی و آقای طباطبائی کرد. نسبت به حضرت سیدالشهداء امام حسین ارواحنافداه اظهار ارادت و عقیدت می کرد چنانچه در روز عاشورا قمه و قداره بسر می زد و خون سرش را به روی و صورتش می مالید و در شب عاشورا هزار و یک عدد شمع در اطرافش روشن می کرد و شمع چهل منبر را روشن می کرد، اما احترام ماه محرم را منظور نداشت و در ایام عاشورا بود که تلگراف حمله به تبریز را مخابره کرد، و حکم داد که اهل تبریز را در حالتی که مشغول عزاداری بودند قتل و اسیر و غارت نمایند. در روز عاشورا آنقدر خون از سر خود جاری می کرد که به حالت غشوه می افتاد، اما در شب چندان مسکرات و الکلیات می آشامید که مست و لایشرمی شد. به اطفال امرد میل داشت، چنان که به زنان خوشگل مایل بود. زمانی که خبر به او دادند، در تبریز رعیت از گرسنگی تلف می شوند و به واسطه محصوریت غلغ می خورند و در اسفهان اقبال الدوله به مسجد توپ بسته است، بهشکرانه این خبر آن روز را با یکی از فامیل خود که جوانی چهارده ساله بود مشغول عیش و عشرت گردید. خود را ناعوس پرست و انمود می کرد، در حالتی که باه جارم خود همان رفتار را می نمود که با اجنبی روا می داشت. با علماء موافق خود همان عقیده را اظهار می داشت که با علماء مخالف خود داشت. کرا را از او شنیده بودند که در غیاب حاجی شیخ فضل الله گفته بود: «این شخص به هیچ چیز پایدار نیست و جز پول به هیچ کس و هیچ چیز معتقد نیست»، محملاً محمدعلی میرزا دو چیز برای ایرانیان باقی گذارد که می توان او را به این دو چیز مدح گفت و از آن دو یکی وجود اعلیحضرت حالیه ایران سلطان احمد شاه خلدالله ملکه است و دیگری حضرت والا ولیعهد دامت ولایتها الکبری که این دو وجود مقدس از دختر کامران میرزا به یادگار ماندند. پسری دیگر به یادگار گذارد که از حیث سن بزرگتر است و او چون مادرش شاهزاده نیست از سلطنت محروم ماند.

\*\*\*

این بود مجملی از حالات محمدعلی میرزا و چون در تاریخ بیداری حالاتش مشروحاً ذکر شده است لذا ما برمی گردیم به رشته تاریخ خود و مذاکرات انجمن مخفی که از آنجا به این جمله معترضه پرداختیم.

جناب ذوالریاستین گفت: دیشب ادیب بهبهانی مرا ملاقات نموده و مذکور داشت این خیالات و اقداماتی که شما در نظر گرفته اید عمأ قریب باعث در بدری جمعی خواهد شد. بالفرض ناظم الاسلام

بقیه  
جلسه هشتم

به واسطه بستگی به آقای طباطبائی محفوظ بماند و کسی متعرض او نشود، لکن ماها بایک مشت عیال چه بکنیم؟ اگر فردا ما را سر به نیست کردند کیست که از حال ما خبر بگیرد و کیست که به فریاد ما و اهل و عیال ما برسد؟ کیست که ضامن حفظ جان و مال ما بشود؟

با این مردم منافق و این نادانی عامه مشکست که ما به مقصود برسیم، جز آن که جمعی را تلف و برخی را در بدر و آواره کنید. میرزا ملکم خان خواست که شروع به این کار کند او را بجایی انداختند که دیگر روی وطنش را ندید. امین الدوله با آن کمال و زیرکی و آن قدرت، دیدید که در گوشه دهی غصه مرگ شد، مگر مدیر روزنامه پرورش میرزا علی محمدخان را در خاطر ندارید که چگونه در غربت جان داد؟ مرحوم سیدجمال الدین اسدآبادی را به همین قصد از زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم، با آن حال فطیع و بی احترامی اخراج و تبعید و بالاخره مسمومش نمودند. میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی و میرزا حسنخان خبیرالملک را در خاطر دارید که در تبریز سراز تن جدا کردند؟ میرزا محمدعلی خان نوه مؤتمن لشکر را برای همین گناه از بام خانه اش به زیر انداخته او را شهید کردند. میرزا رضای کرمانی را که دیدید چگونه به دار آویخته و هلاکش نمودند. حاج میرزا احمد کرمانی را دیدید که در انبار شاهی جان داد. حاج سیاح را که بخوبی یاد دارید چند ماه در زیر زنجیر و کند محبوس داشتند؟ مرحوم مستشارالدوله را که شنیدید چگونه حبس و اموالش را غارت کردند. آقا میرزا سید حسن برادر مؤیدالاسلام، مدیر روزنامه جبل المتین را که همین ایام دو سال حبس کردند، برای این که برادرش بیدار کننده ایرانیان و خدمت کننده به اسلام است. آقا شیخ یحیی کاشانی را دیدید که چگونه او را به محبس اردبیل انداختند. میرزا علی آقا مدیر روزنامه مظفری را در بوشهر به گناه روزنامه نویسی چه بلاها بر سرش در آوردند و چه صدمه ها بروی زدند که هنوز گرفتار و اسیر آن صدمات است. مدیر روزنامه کمال را مگر در تبریز به جوب بستند؟ مگر این انبار شاهی و این چاههای ارك نیست که هزاران محبوس و مظلوم در آنها جان دادند؟

پس حالاکه چنین است بیائید از این کار پرخوف و خطر درگذرید و مردم را بی جهت در خطر و صدمه نیندازید و باعث اطلاق نفوس نشوید، چه این مقصود با قوت استبداد کنونی کار کوچک و سرسری نیست و امید نیست که طالع ایرانیان به این زودی رو به اقبال کند که با موانع موجوده کثیره همچو امری بزرگ صورت پذیرد.

باری من به ایشان قول دادم که امروز جواب ایشان را بگویم، حالا با این تفصیل و این مخاطراتی که در پیش است چه می فرمائید؟ باید حرف ایشان را شنید و از این مقصود صرف نظر کنیم و مانند سابق راحت طلب شده و هر چه دیدیم دم نزنیم، یا آن که در این مقصود ایستادگی کرده و به فکر دولت و ملت و وطن باشیم؟ در این مقام اختلاف کلمه زیاد شد بالاخره اکثر از هواخواهان حریت مذکور داشتند: که ما در چند مجلس قسم یاد کرده ایم که از این مقصود منصرف نشویم، از بذل مال و جان مضایقه نکنیم، حالاکه اندکی کار پیشرفته است و جناب آقا سیدعبدالله بهبهانی شروع به اجرای مقصود ما کرده است چگونه دست برداریم؟ نهایت بی شرفی است که به این زودی ماسرد شویم، باید کوشید و جان داد. البته در این کار

حبس و نفی و نفس اموال و انفس مجذور است، لیکن صدای مظلومین و مقتولین را بشنوید که می‌گویند: «ای ایرانیان خون ما را بهدر ندهید، یا به مقصود رسیده نوع خود را آزاد کنید و یا خودتان را به ما برسانید.» حضرت سیدالشهداء (ع) می‌فرماید: «يا شيعه ابي سفيان ان لم يكن لكم ديناً ولا تحافون المعاد فكونوا احرار الدنياكم.»

اگر ما برای اسلام هم کار نکنیم پس برای حفظ دنیای خود بکوشیم، این چه دنیایی است که ما داریم، خدا می‌داند اگر تاکنون بنده رؤسا و شاعران بزرگان بودیم، بعد از این بنده روس و انگلیس خواهیم بود. عملاً قریب این دو دولت ما را ذلیل و منکوب بلکه معدوم خواهند کرد. ما اگر لذت آزادی را چشیده بودیم اندک تسامح را در این مقصود مقدس روانی داشتیم. فیلسوف گفت: از آزادی حرفی نزنید ملت جاهل باید عبد باشد، بر فرض مملکت ما قانونی و یا مشروطه و یا بالاتر جمهوری گردید، آیا باز همین مستبدین و همین ظلمه نمی‌باشند؟ آن وقت به لباس قانون طلسمی درمی‌آیند و پندرها را می‌سوزانند. همین عین الدوله به قوه پول، یازید و عمرو که امروز جان مردم را می‌گیرند فردا که مملکت قانونی شد، باز رئیس و سرکار خواهند بود. همین شخص که امروز در جلو عین الدوله نشسته است و به قوت قلم خون مردم را می‌خورد، فردا به همین قلم رئیس يك کابینه و یا بالفرض لقب را تغییر و شغل را هم تغییر خواهد داد. و کذا فلان الدوله امروز در جلو وزیر دفتر می‌نشیند، فردا وزیر مالیه شده و یا در روی صندلی برابر وزیر مالیه می‌نشیند. منتها امروز فلان عذب دفتر سالی بیست تومان یادویست تومان بعنوان دزدی می‌برد، فردا که مملکت قانونی شده ماهی چهارصد تومان بعنوان ریاست اطاق حساب خواهد برد. امروز وزیر امور خارجه سالی بده هزار تومان قناعت دارد، ولی فردا پسرش روی کار و سالی صد هزار تومان خواهد برد. لامجاله اسم قانونی هم بالای اطاق می‌گذارد. من شبهه را قوی می‌گیرم می‌گویم امروز ما صاحب مجلس و یا پارلمان بشویم جز آن که همین آقا زاده‌ها که امروز پدر مردم را درمی‌آورند، فردا وکیل پارلمان و در ادارات تصرف در کار می‌کنند؟ تا کسی بخواهد حرف بزند می‌گویند این پسر آقای... فلان است، این پسر وزیر... است. والله باز پول شیرینست، پول صاحب قوتی بزرگ است، پول دهان همه کس را مانند ترشی کند می‌کند. مگر مثل معروف را نشنیده‌اید که می‌گویند: دهان هر کس را ترشی کند می‌کند و دهن رؤساء را شیرینی. پول منصب می‌دهد، پول ریاست می‌آورد، پول گناهان را می‌بخشاند، پول، پول، پول، همه کار می‌کند. پس کاری بکنید ملت عالم شود، کاری بکنید ملت معنی شرافت را بداند، آن وقت اگر يك محاسبی را که ماهی ده تومان حق او است، اگر دیدند صاحب پارک و کالسکه شد فوراً می‌دانند این پارک و کالسکه را از چه ممر تحصیل کرده است، اگر به دزدی تحصیل کرده باشد او را مجازات می‌دهند. اگر ملت عالم شد بر پادشاهی که پول ملت را بی‌مصرف و مسرفانه خرج می‌کند ایراد وارد می‌آورد، مثلاً می‌گوید پول سرشماری که از دهات کرمان

و شیراز از هر پیرزنی در سال يك تومان به جبر گرفته شود سزاوار نیست يك دفعه ماهی صد تومان درباره فلان آقا و یا فلان خانم برقرار کنید، البته مانع می شود، البته نمی گذارد . آن وقت این پولها صرف مملکت خواهد شد نه صرف جنده بازی آقازاده . اگر ملت جاهل شد، در مملکت جمهوری هم باشد هر بلایی که صاحبان نفوذ بتوانند به سر مردم وارد می آورند . این را بگیر، اورا بکش، دیگری را حبس کن، احدی نمی تواند دم بزند . اما اگر مملکت قانونی و ملت عالم شد دیگر احدی نمی تواند اعمال غرض درباره کسی بکند . دیگر بدون جهت احدی را حبس نمی کنند چه جای کشتن، پس خوب است ملت را آگاه و بیدار و عالم کنیم .

نگارنده گفت : آقایان! این عمارتی که در او نشسته اید، اگر بخواهید عمارتی باشد که شمارا در زمستان و تابستان از سرما و گرما نگاه دارد، باید آنرا خراب کنید و بعد از روی قوانین هندسه آنرا بنا کنید . امروز می بینید این عمارت ایران مخروبه شده است، سلاطین قاجاریه چیزی از آنرا باقی نگذارده اند و اگر شما آنرا بکلی خراب نکنید و پس از آن خرابی، تعمیر و آباد ننمایید دیگران می آیند آن را برای خودشان تعمیر و آباد می کنند . تا انقلاب در مملکت نبینید اصلاح نتوانید کرد، طالب باشید انقلاب را که بیداری در انقلاب است، جوینده باشید انقلاب را که به اصلاح خواهید رسید، سعی کنید در انقلاب تا عدالت طلبان بیدار شوند. گویا حدیث و قول معصوم باشد که می فرماید: **نحب الانقلاب ولو علینا**. اما این که می فرمایید پس از اصلاح باز اشخاص ظالم و مستبد روی کار می آیند این هم نقلی نیست، پس از آن که مردم آزاد شدند دیگر ظالم و مستبد را در کار نخواهند گذارد. منتها چند صباحی اشتباه کاری می کنند، ولی ملت بیدار همان مشتبه کننده را مجازات می دهند . امیدواریم که اولاد مستبدین را به سزای پدرهایشان برسانیم، خداوند به موسی می فرماید : **ای موسی به بنی اسرائیل بگو ظلم نکنند که تلافی ظلم و انتقام ظلم را از اولاد آنها می گیریم**، اگر چه هفت پشت و یا چهل پشت بر آنها بگذرد. در اخبار داریم که امام زمان (ع) انتقام خون جدش را از بنی امیه می گیرد و حال آن که در زمان ظهور امام (ع) بنی امیه هزار سال قبل موجود نیست؛ مراد اینست از اولاد آنها اعمال اجدادشان را بازخواست می کند. حالا ما امیدواریم که نگذاریم اولاد ظلمه و غاصبین درد دنیا باشند، چه جای آن که خودشان، آن هم در کار و مصدر شغل باشند .

ذوالریاستین مذکور داشت که : **ما اولاً**، انجمنی تأسیس کردیم بطور خفیه و باید در این انجمن حق بگوئیم و حق ظاهر کنیم و مطابق آنچه می گوئیم عمل نماییم و مفاسد ظلم را اظهار کنیم و خدمت به ملت و وطن و عالم اسلامیت کنیم. بدیهیست خالی از زحمت و مشقت و خطر نخواهد بود و باید اول قبول تحمل مصایب و خطرات عظیمی که محتملست بلکه یقین است، با کمال شرف و مردانگی نمود و هیچ چیز را مانع و عایق ندانیم و مرگ را

اسهل چیزی در این مشروع مقدس دانست . ثانیاً ، آن که این اقدامات ماخلاف شرع انور نیست زیرا که مقصود ما اجراء احکام قرآن و قانون اسلام است ، همه مسلمانان با ما همراه خواهند بود .

پادشاه مسلمان و دین دار است ، مانع این مقصود مقدس نخواهد بود ، فاما دورهم نشستن و تأسیس انجمن مخفی و دعوت خلق و بیداری آنان که دستوری است از شرع اسلام به ما داده شده است ، چه اول کسی که انجمن را تأسیس نمود در اسلام و مردم را امر به دعوت و احقاق حق فرمود ؛ مقتن قوانین عدالت و مؤسس آزادی و حریت دویمین فرزند پیغمبر و سومین امام ماحسین بن علی (ع) بود . آن حضرت اول کسی بود که برای پیشرفت مقصود در انجام تکلیف الهی انجمن مخفی را تأسیس نمود ، اول کسی بود که داعی به اطراف فرستاد ، و اول کسی بود که قبول ظلم و ذلت ننمود . اگر آن حضرت تأسیس انجمن مخفی فرموده بود اسلام بالمره از بین رفته بود و امروز اسلام اسمی و از شریعت و طریقت رسمی نبود . ادیب بهبهانی گفت : این مطلب را از کجا می گوئید اگر بر طبق آنچه گفتید سند اظهار داشتید دیگر مرا هیچ چیز مانع نخواهد بود ، چه من از کشتن و حبس چندان نمی ترسم ولیکن از این که مرا نسبت به کفر و خارج از مذهب بدهند خیلی می ترسم . زیرا که کشته شدنی که اولاد و اخلاف انسانی مفتخر باشند ، بهتر و خوشتر مرد نیست اما بر خلاف ، اولاد و اخلاف شخص ، خجل و شرمسار باشند خیلی بد است .

جناب ذوالریاستین تشریف برد در کتابخانه خود کتاب «احتجاج» شیخ طبرسی رحمه الله را آورده باز کرد صفحه (۱۵۴) را این قسم نشان داد . ترجمه این حدیث در کتاب «جلاء المیون» هم مسطور است .

( فلما مات الحسن بن علی (ع) از داد البلاء والفتنة فلم یبق لله ولی الاخائف علی نفسه او مقتول او طرید او شرید فلما کان قبل موت معاویة بسنتین حج الحسین (ع) بن علی (ع) و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس معه و قد جمع الحسین بن علی (ع) بنی هاشم رجالهم و نسائهم و موالیهم و شیعتهم من حج منهم و من لم یحج و من الانصار ممن یعرفونه و اهل بیته ثم لم یدع احداً من اصحاب رسول الله و من ابنائهم و التائبین و من الانصار المعروفین بالصلاح و النسک الا جمعهم فاجتمع الیهم بمنی اکثر من الف رجل و الحسین (ع) فی سرادق عامتهم التائبون و ابنا الصحابة فقام الحسین (ع) فیهم خطیباً فحمد الله و اتنی علیه ثم قال اما بعد فان هذه الطاغیة قد منعتنا و بشیننا ما قد علمتم و رایتم و شهدتم و بلغکم انی ارید ان اسئلكم عن اشیاء فان صدقت فقد قونی و ان کذبت فکذبونی اسمعوا مقالتی و اکتبوا قولی ثم ارجعوا الی اصهارکم و قبائلکم من امنتم و وثقتم به فادعوهم الی ما تعلمون فانی اخاف ان یندرس هذا الحق و ینذهب و الله متم نوره ولو کره الکافرون فما ترک الحسین (ع) شیئاً انزل الله فیهم

من القرآن الا قاله و فسره و لاشیئاً قاله الرسول فی ایه و امه و اهل بینه الارواء فكل ذلك يقول الصحابة اللهم نعم قد سمعناه و شهدناه و يقولون اللهم قد حدثنا من صدقه و فاتمه حتی لم یترك شیئاً الا قال ثم قال انشدکم الله الارجعتم و حدثتم به من تتقون به ثم نزل و تصرف الناس علی ذلك .

خلاصه ترجمه خبر این است که بعد از رحلت امام حسن (ع) بلا وقتی بر شیعیان و دوستان آل محمد (ص) از هر جهت فراهم شد بعضی را قتل و برخی را از دیار خود می راندند چه بسیار اشخاص را که به تهمت دوستی علی بن ابیطالب بقتل رسانیدند؛ حق را به صورت باطل، و باطل را به صورت حق، دروغ را راست و راست را دروغ می نمودند، کار بجائی رسید که اگر شیعیان می خواستند همدیگر را ملاقات کنند از زن و خادم ایمن نبودند تا این که دو سال قبل از مردن معاویه حضرت سیدالشهداء حسین بن علی (ع) اراده حج فرمود و به عموم دوستان و تابعین و صدیقین اعلام فرمود که در آن سفر حاضر باشند. خواه حج کرده باشند، خواه نکرده باشند. این بود که حسب الامر تمام تابعین و دوستان و بنی هاشم بعد از فراغت از اعمال حج در زمین منی جمع شدند، خیمه و بارگاه برپا کردند و جمعیت آنها در آن روز از هزار متجاوز بود .

بعضی هم این قسم نقل می کنند که حضرت امام حسین (ع) دیده بان و جاسوس معین فرمود و قدغن کرد خارجی و منافق و ناشناس را به آن انجمن قدس راه ندهند و آن انجمن به طریق خفیه منعقد گردید . آن وقت حضرت برخاست و شروع فرمود به حمد خدا و ثناء رسول . پس فرمود شما همگی آگاهید که معاویه بادوستان ما که هواخواه عدل و دادند چه کرده و چه می کند و هم دیدید و شنیدید و به شما رسیده است آنچه که به دوستان ما وارد می آید و من اراده دارم از شما بعضی سؤالات کنم؛ اگر راست گفتم تصدیق کنید و اگر دروغ گفتم مرا تکذیب نمائید . آنچه می گویم بشنوید و هر چه شنیدید پنهان کنید . (۱)

باری می فرماید: برگردید به شهرهای خود، اقوام و طوایف خود، هر کس را که امین و ثقه دانستید بخوانید او را به سوی آن کس که حقانیت او را می دانید . زیرا که من می ترسم که این دین حق، مندرس شود و از میان برود، لکن خدا دین خود را تمام می کند اگرچه کفار کراهت داشته باشند .

خلاصه حضرت چیزی را فروگذار نکرد مگر آن که آن را بیان کرد و تفسیر فرمود و در هر کلمه از سؤالات آن حضرت حاضرین عرض می کردند: خدایا شاهد باش که ما شنیدیم آنچه را که حسین بن علی فرمود و از جد بزرگوارش نقل کرد و تابعین می گفتند: خدایا شاهد باش که ما شنیدیم از اشخاص راستگو آنچه را که حسین بن علی (ع) گفت آن را .

(۱) در این مقام معلوم می شود که آن حضرت خیلی از امور را به آنها فرمود لکن به طریق سر و محرمانه که آنان را امر فرموده است به کتمان آن .